

بررسی نظری مشورتی دیوان بین المللی دادگستری "تبعات حقوقی جدایی مجمع الجزایر چاگوس از موریس در سال ۱۹۶۵"

(تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۱۲/۱۸)

صبا طاوسی کرمانشاهی

کارشناسی ارشد حقوق بین الملل

فروزان لطفی^۱

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

چکیده

دیوان بین المللی دادگستری جدیدترین نظری مشورتی خود را در ۲۵ فوریه ۲۰۱۹ در خصوص دو سوال مطرح شده از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متضمن قانونی بودن روند استعمارزدایی موریس پس از جدایی مجمع الجزایر چاگوس از آن و نیز تبعات حقوقی ادامه اداره مجمع الجزایر چاگوس توسط انگلستان متعاقب این جدایی در سال ۱۹۶۵ صادر کرد. این نظر مشورتی، قطعنامه های سازمان ملل در زمینه استعمارزدایی و استقلال ملل، اصل حق تعیین سرنوشت به عنوان تعهدی ارگ امنیتی و اصول حق حاکمیت و تمامیت ارضی ملی و در کنار این دو اصل، اعتبار آزادی اراده اصیل مردم، مبنای حقوق بشری جابجایی ساکنان یک منطقه و در بستر تاریخی بررسی سوالات، عناصر رویه دولت ها و نظر حقوقدانان از ماده ۳۸ اساسنامه دیوان به عنوان منابع حقوق بین الملل قابل اعمال را مورد توجه و اسناد قرار داده است. با توجه به نظرات مشورتی معدود دیوان با موضوع عام بین المللی، نظری مشورتی حاضر، از جنبه نگاه رکن قضایی وزین ملل متحد به اصول و عناصر فوق الذکر و احیانا تطور ماهیت و اعتبار آن ها حائز اهمیت است. نظری مشورتی قبلی دیوان به سال های ۲۰۱۰-۲۰۱۲ درباره رأی دادگاه اداری سازمان بین المللی کار درباره شکایتی علیه صندوق بین المللی توسعه کشاورزی بر می گردد.

واژگان کلیدی: دیوان بین المللی دادگستری، موریس، مجمع الجزایر چاگوس، نظری مشورتی

مقدمه

دیوان بین‌المللی دادگستری در تاریخ ۲۵ فوریه سال ۲۰۱۹ نظر مشورتی خود را در خصوص تبعات حقوقی جدایی مجمع الجزایر چاگوس از موریس در سال ۱۹۶۵ صادر کرد. درخواست این نظر مشورتی به قطعنامه ۲۹۲/ ۷۱ مصوب ۲۲ ژوئن سال ۲۰۱۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد بر می‌گردد که در آن با استناد به ماده ۶۵ اساسنامه دیوان، درخواست کرد تا در مورد سؤالات زیر نظر مشورتی ارائه دهد: الف) آیا طبق حقوق قوانین بین‌الملل از جمله تعهدات منعکس در قطعنامه‌های ۱۵۱۴ مجمع عمومی مصوب ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰، ۲۰۶۶ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۵، ۲۲۳۲ مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۶۶ و ۲۳۵۷ مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷، روند استعمارزدایی موریس پس از جدایی مجمع الجزایر چاگوس از آن به صورت قانونی تکمیل شده است؟ ب) آیا طبق حقوق بین‌الملل از جمله تعهدات منعکس در قطعنامه‌های فوق‌الذکر، تبعات ناشی از ادامه اداره مجمع الجزایر چاگوس توسط انگلستان خصوصاً با توجه به ناتوانی موریس از اجرای برنامه باز اسکان اتباع خود به ویژه اتباع با ریشه چاگوسی در مجمع الجزایر چاگوس کدامند؟ صلاحیت دیوان برای ارائه نظر مشورتی بر اساسنامه آن مبتنی است که مقرر می‌کند "دیوان می‌تواند در هر مساله حقوقی به درخواست هر یک از ارکان که می‌تواند به وسیله یا طبق منشور سازمان ملل متحد چنین درخواستی را مطرح کنند نظر مشورتی ارائه نماید" (بند ۱ ماده ۶۵ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری). پس از احراز صلاحیت، موضوع اعمال صلاحیت مطرح می‌شود که دیوان از آن به صلاحدید تعبیر و آن را داشتن اختیار برای ارائه نظر علیرغم تحقق صلاحیت تعریف می‌کند. دیوان اینگونه تقریر می‌کند که: با این حال، این واقعیت که دیوان دارای صلاحیت است بدان معنا نیست که ملزم به اعمال صلاحیت است. "دیوان در گذشته بارها بیان کرده است که بند یک ماده ۶۵ اساسنامه اش که مقرر می‌کند: «دیوان می‌تواند نظر مشورتی بدهد...» باید بدان مفهوم تفسیر شود که دیوان حتی اگر شرایط صلاحیتش محقق شده باشد، دارای اختیار صلاحیدیدی برای امتناع از دادن نظر مشورتی است."^۱ این مقاله سعی دارد ضمن ترجمه سلیس و روان، نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در مورد "جدایی مجمع الجزایر چاگوس از

۱. تبعات حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان (I) ۲۰۰۴، صفحه ۱۵۶، بند ۴۴؛ تطابق اعلامیه یکجانبه استقلال در مورد کوزوو با حقوق بین‌الملل، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان (II) ۲۰۱۰، صص ۴۱۵-۴۱۶، بند ۲۹.

موریس در سال ۱۹۶۵" به شیوه ای کتابخانه ای و با روشی توصیفی - تحلیلی به این امر بپردازد.

بخش اول: تاریخچه و پذیرش درخواست نظر مشورتی

دیوان با یادآوری این موضوع آغاز می کند که مجمع الجزایر چاگوس متشکل است از شماری از جزایر سنگی و مرجانی و بزرگترین جزیره آن، دیگو گارسیاست که در جنوب شرق مجمع الجزایر واقع شده است. مجمع الجزایر چاگوس بین سال های ۱۸۱۴ و ۱۹۶۵ به عنوان تابعه مستعمره موریس به وسیله انگلیس اداره می شد. (بندهای ۲۵ تا ۲۸ نظر مشورتی) سپس دیوان گزارش های انگلستان به کمیته بیست و چهار قطعنامه ۱۵۱۴ را بررسی میکند که در آن همواره از چاگوس به عنوان تابعه موریس یا جزو لایتجزای آن اشاره شده است. در اینجا، دیوان این سابقه تاریخی را بررسی می کند تا مانع ادعایی شود که چاگوس قبل از پیوستن به منطقه بریتانیایی اقیانوس هند مستقل بوده است. (بند ۲۹ نظر مشورتی) دیوان در بند ۳۰ به نقطه عطفی در تاریخ استعمارزدایی که در بررسی جدایی چاگوس نیز اهمیت به سزایی دارد اشاره می کند: در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۶۰ مجمع عمومی قطعنامه ۱۵۱۴ تحت عنوان "بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل تحت استعمار" را تصویب کرد. در ۲۷ نوامبر سال ۱۹۶۱ مجمع عمومی از طریق قطعنامه ۱۶۵۴، کمیته بیست و چهار - کمیته ای ویژه درباره استعمارزدایی- را برای نظارت بر اجرای قطعنامه ۱۵۱۴ ایجاد نمود. در فوریه سال ۱۹۶۴ مذاکراتی میان آمریکا و انگلیس درباره استفاده آمریکا از برخی جزایر متعلق به انگلیس در اقیانوس هند آغاز شد و آمریکا علاقه خود را به ایجاد تأسیسات نظامی در جزیره دیگو گارسیا ابراز کرد. (بند ۳۱ نظر مشورتی) در ۲۹ ژوئن سال ۱۹۶۴، انگلیس نیز مذاکراتی را با نخست وزیر مستعمره موریس در رابطه با جدایی مجمع الجزایر چاگوس از موریس آغاز نمود. مذاکرات میان نمایندگان مستعمره موریس و دولت انگلیس منجر به نهایی شدن موافقت نامه ای در ۲۳ سپتامبر سال ۱۹۶۵ در عمارت لنکسترهوس شد که در آن نخست وزیر و دیگر نمایندگان موریس با جدایی مجمع الجزایر چاگوس از منطقه (سرزمین) موریس با هدف ایجاد تأسیسات نظامی در جزیره دیگو گارسیا به صورت اصولی موافقت کردند. با این حال تفاهم شده بود که این مجمع الجزایر می تواند در زمانی بعدتر به موریس اعاده گردد. (بند ۳۲ نظر مشورتی) در ۸ نوامبر سال ۱۹۶۵، انگلیس با فرمان ۱۹۶۵، منطقه (سرزمین)

بریتانیایی اقیانوس هند، مستعمره جدیدی تحت عنوان منطقه (سرزمین) بریتانیایی اقیانوس هند^۱ متشکل از مجمع الجزایر چاگوس منفک شده از موریس و نیز الجبرا، فارکوها و دسروشه جدا شده از سیشل را تأسیس نمود. (بند ۳۳ نظر مشورتی) در ۱۶ دسامبر همان سال، مجمع عمومی قطعنامه ۲۰۶۶ در خصوص "مسأله موریس"^۲ را تصویب و در آن نگرانی عمیق خود را درباره جدایی برخی جزایر از منطقه (سرزمین) موریس با هدف ایجاد پایگاهی نظامی ابراز نمود و از "قدرت اداره کننده"^۳ دعوت کرد که هیچ اقدامی که منطقه (سرزمین) موریس را تجزیه و تمامیت ارضی آن را نقض کند انجام ندهد. (بند ۳۴ نظر مشورتی) در ۲۰ دسامبر سال ۱۹۶۶ مجمع عمومی قطعنامه ۲۲۳۲ درباره شماری از مناطق (سرزمینها) از جمله موریس را تصویب کرد. این قطعنامه عنوان می نمود که "هرگونه تلاش با هدف تجزیه جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی مناطق تحت استعمار و تأسیس پایگاه ها و تاسیسات نظامی، با اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی ناسازگار است." (بند ۳۵ نظر مشورتی) مذاکرات میان انگلیس و آمریکا در ۳۰ دسامبر سال ۱۹۶۶ منتج به نهایي شدن "موافقت نامه در زمینه دسترسی به منطقه (سرزمین) بریتانیایی اقیانوس هند برای اهداف دفاعی" و صورت جلسه ای در همان تاریخ شد. (بند ۳۶ نظر مشورتی) که براساس این موافقت نامه، هر دو کشور توافق کردند که دولت انگلیس هرگونه "اقدامات اجرایی"^۴ لازم برای تضمین آن که نیازهای دفاعی آنان تأمین شود انجام خواهد داد. صورت جلسه مقرر می داشت که از میان اقدامات اجرایی که می بایست انجام شود "بازاسکان کلیه ساکنان"^۵ جزایر بود. (بند ۳۷ نظر مشورتی) در ۱۰ مه ۱۹۶۷، کمیته فرعی یکم از کمیته بیست و چهار گزارش داد که: "با ایجاد یک منطقه جدید بریتانیایی اقیانوس هند، متشکل از جزایر جدا شده از موریس و سیشل، قدرت اداره کننده همچنان به نقض تمامیت ارضی مناطق غیرخودگردان ادامه داده و با قطعنامه های ۲۰۶۶ و ۲۲۳۲ مجمع عمومی مخالفت می کند." (بند ۳۸ نظر مشورتی) در ۱۵، ۱۷ و ۱۹ ژوئن سال ۵ کمیته بیست و چهار، گزارش فوق کمیته یکم را مورد بررسی قرار داده و قطعنامه ای در زمینه موریس تصویب کرد. کمیته مذکور در این

۱ British Indian Ocean Territory

۲ Question of Mauritius

۳ Administering Power

۴ Administrative measures

۵ resettling any inhabitants

قطعه‌نامه، "اظهار تأسف می‌کند که تجزیه موريس و سيشل به وسيله قدرت اداره کننده که نقض تمامیت ارضی آنهاست در تضاد با قطعه‌نامه‌های ۲۰۶۶ و ۲۲۳۲ مجمع عمومی بوده و از قدرت اداره کننده می‌خواهد جزایر جدا شده را به این مناطق (سرزمین‌ها) بازگرداند". (بند ۳۹ نظر مشورتی) در ۷ اوت ۱۹۶۷، انتخابات عمومی در موريس برگزار گردید و احزاب سیاسی طرفدار استقلال پیروز شدند. (بند ۴۰ نظر مشورتی) در ۱۲ مارس ۱۹۶۸ موريس به کشوری مستقل تبدیل و در سال ۱۹۶۸ به عضویت سازمان ملل پذیرفته شد. سرسی وو ساگور رام گولام^۱ اولین نخست وزیر جمهوری موريس شد. بخش ۱۱۱ بند ۱ قانون اساسی ۱۹۶۸ موريس که قبل از استقلال در ۴ مارس ۱۹۶۸ توسط دولت انگلیس منتشر شد موريس را به عنوان "مناطق (سرزمین‌هایی) که بلاانقطاع^۲ قبل از ۱۲ مارس ۱۹۶۸ مستعمره موريس را تشکیل می‌داد" تعریف نموده است. این تعریف مجمع الجزایر چاگوس را در قلمرو (منطقه) موريس شامل نمی‌کرد. (بند ۴۲ نظر مشورتی) بین سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، انگلیس تمام جمعیت مجمع الجزایر چاگوس را از بازگشت به آن منع نمود یا اجباراً آنان را جا به جا و مانع بازگشتشان شد. جابجایی عمده اجباری جمعیت دیگو گارسیا در ژوئیه و سپتامبر سال ۱۹۷۱ روی داد. (بند ۴۳ نظر مشورتی) در ۱۱ آوریل ۱۹۷۹، در بحثی درباره جدا شدن مجمع الجزایر چاگوس، نخست وزیر رامگولام به پارلمان موريس گفت: "ما چاره ای نداشتیم". (بند ۴۴ نظر مشورتی) در ژوئیه سال ۱۹۸۰ سازمان وحدت آفریقا^۳ قطعه‌نامه ۹۹ را مصوب کرد که در آن "خواستار می‌شود" که دیگو گارسیا "بدون قید و شرط به موريس بازگردانده شود". (بند ۴۵ نظر مشورتی) در ۹ اکتبر سال ۱۹۸۰ نخست وزیر موريس در سی و پنجمین نشست مجمع عمومی سازمان ملل اظهار کرد که باید منطقه (سرزمین) بریتانیایی اقیانوس هند منحل و این مناطق (سرزمین‌ها) به عنوان بخشی از میراث طبیعی به موريس اعاده گردد. (بند ۴۶ نظر مشورتی) در ژوئیه سال ۲۰۰۰ سازمان وحدت آفریقا با اتخاذ تصمیمی، نگرانی خود را مبنی بر اینکه مجمع الجزایر چاگوس قبل از استقلال موريس در نقض قطعه‌نامه ۱۵۱۴ سازمان ملل توسط قدرت استعماری از آن جدا شده ابراز نمود. (بند ۴۷ نظر مشورتی) اتحادیه آفریقایی در سال ۲۰۱۰ نیز در تصمیمی دیگر، مفاهیم مشابهی را تکرار نمود (بند ۴۹ نظر مشورتی)، و در ۳۰ ژانویه سال ۲۰۱۷، مجمع اتحادیه آفریقایی قطعه‌نامه‌ای را در رابطه با مجمع

^۱ Sir Seewoosagur Ramgoolam

^۲ immediately

^۳ The Organisation of African Unity (OAU)

الجزایر چاگوس تصویب کرد که در میان دیگر موضوعات، مقرر می‌کرداز موریس به منظور اطمینان از "تکمیل استعمارزدایی جمهوری موریس" حمایت نماید. (بند ۵۲ نظر مشورتی) در یکم آوریل سال ۲۰۱۰، انگلیس از ایجاد منطقه حفاظت شده دریایی در داخل و اطراف مجمع الجزایر چاگوس خبر داد. در ۲۰ دسامبر سال ۲۰۱۰، موریس مطابق با ماده ۲۸۷ کنوانسیون سازمان ملل در مورد حقوق دریاها دادخواستی را به طرفیت انگلیس در اعتراض به ایجاد منطقه حفاظت شده دریایی توسط انگلستان نزد دیوان داوری که به موجب ضمیمه هفت کنوانسیون تشکیل شده است، ارائه داد. در آن دادخواست، موریس از جمله، اظهار داشت که: (۱) انگلیس حق ندارد منطقه حفاظت شده دریایی یا سایر مناطق دریایی را در داخل و اطراف مجمع الجزایر چاگوس اعلام کند زیرا این کشور به معنای مندرج در کنوانسیون حقوق دریاها، کشوری ساحلی نبوده است و (۲) انگلیس حق ندارد به طور یک جانبه منطقه حفاظت شده دریایی یا سایر مناطق دریایی را اعلام کند زیرا موریس طبق مفهوم مندرج در بند ۱ ماده ۵۶ و بند ۸ ماده ۷۶ کنوانسیون حقوق دریاها از حقوق یک کشور ساحلی برخوردار بوده است. (۳) انگلیس نباید هیچ گونه اقدامی انجام دهد تا مانع کمیسیون محدودیت های فلات قاره از دادن توصیه هایی به موریس در زمینه نظراتی که این کشور ممکن است در مورد مجمع الجزایر چاگوس به آن کمیسیون ارائه دهد، گردد و (۴) منطقه حفاظت شده دریایی ناقض تعهدات انگلستان تحت کنوانسیون حقوق دریاها بوده است. (بند ۴۸ نظر مشورتی) دیوان داوری مذکور درخصوص دو موضوع قرار صادر کرد. از جمله اینکه، اولاً انگلیس با ایجاد منطقه حفاظت شده در داخل و اطراف مجمع الجزایر چاگوس، تعهداتش ذیل بندهای ۳، ۲ و ۴ به ترتیب مواد ۲، ۵۶ و ۱۹۴ کنوانسیون حقوق دریاها را نقض کرده و ثانیاً تعهدش به اعاده چاگوس به موریس پس از رفع نیاز دفاعی قانونا الزام آور است. (بند ۵۰ نظر مشورتی) در ۳۰ دسامبر سال ۲۰۱۶، دوره ۵۰ ساله موافقت نامه ۱۹۶۶ میان آمریکا و انگلیس به پایان رسید؛ با این حال برای دوره بیست ساله دیگری براساس مفاد و شرایط قبلی آن تمدید گردید. (بند ۵۱ نظر مشورتی) و نهایتاً در سیر این وقایع در ۲۳ ژوئن سال ۲۰۱۷، مجمع عمومی قطعنامه ۷۱/۲۹۲ در خصوص درخواست نظر مشورتی از دیوان را تصویب نمود. (بند ۵۳ نظر مشورتی)

بخش دوم: سوالات ارجاع شده به دیوان از سوی مجمع عمومی

دیوان در نظر می‌گیرد که نیازی ندارد سوالات ارائه شده بدان برای نظر مشورتی در این رسیدگی ها

را تنقیح^۱ کند. البته، سوال نخست این است که آیا با توجه به حقوق بین الملل، روند استعمارزدایی موريس در سال ۱۹۶۸ پس از جدایی مجمع الجزایر چاگوس از سرزمینش در سال ۱۹۶۵ به صورت قانونی کامل شده است. از نظر دیوان، ارجاع مجمع عمومی به قطعنامه‌های خاص که طی این دوره مصوب کرده (ضرورتاً) مفاد یا حدود قانونی آنها را تصدیق نمی‌کند. در سوال الف، مجمع عمومی از دیوان سوال می‌کند که وقایع مشخصی را که بین سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ روی داد و در چارچوب روند استعمارزدایی موريس به عنوان یک منطقه (سرزمین) غیر خودگردان واقع می‌شود بررسی کند. در اینجا، مجمع عمومی، اختلافی دوجانبه در رابطه با حاکمیت که ممکن بود میان انگلستان و موريس وجود داشته است به دیوان ارجاع نکرده است. در سوال ب، که به صورت روشن به سوال الف مرتبط است، از دیوان خواسته شده که طبق حقوق بین‌الملل، تبعات تداوم اداره مجمع الجزایر چاگوس به وسیله انگلستان را بیان نماید. مجمع عمومی از این طریق، با ارجاع به حقوق بین‌الملل، الزاماً تبعاتی را برای موضوعات این حقوق از جمله دولت‌ها مد نظر داشته است. (بند ۱۳۶ نظر مشورتی) بر عهده دیوان است که قانون قابل اعمال بر وضعیت واقعی^۲ ارجاع شده بدان به وسیله مجمع عمومی طی درخواستش برای نظر مشورتی را روشن نماید. لذا، دیوان نیازی ندارد که سوالات ارائه شده بدان به وسیله مجمع عمومی را به صورت مضیق تفسیر کند. هنگامی که دیوان در اعمال وظیفه مشورتی اش، قانونی را شرح می‌کند به مجمع عمومی در حل معضلی پیش رو یاری خواهد رساند.^۳ دیوان در ارائه نظر مشورتی اش، در اعمال وظایف مجمع عمومی دخالت نمی‌کند. (بند ۱۳۷ نظر مشورتی)

سوال الف: آیا با توجه به حقوق بین‌الملل، روند استعمارزدایی موريس به صورت قانونی کامل شده است؛ به منظور ارائه نظر درباره اینکه آیا روند استعمارزدایی موريس طبق حقوق بین‌الملل به صورت قانونی کامل شده دیوان باید اولاً؛ دوره زمانی مربوطه با هدف تعیین قواعد قابل اعمال حقوق بین‌الملل و ثانیاً؛ مفاد آن قوانین را تعیین نماید. به علاوه، از آنجا که مجمع عمومی به برخی از قطعنامه‌های مصوب خود اشاره کرده دیوان در تعیین تعهدات منعکس در این قطعنامه‌ها باید وظایف مجمع عمومی در مدیریت روند استعمارزدایی را بررسی کند. (بند ۱۳۹ نظر مشورتی) در سوال الف، مجمع

۱ reformulate

۲ factual situation

۳. صحرای غربی، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان سال ۱۹۷۵، صفحه ۲۱، بند ۲۳.

عمومی روند استعمارزدایی موریس را در دوره میان جدایی مجمع الجزایر چاگوس از سرزمینش در سال ۱۹۶۵ و استقلالش در سال ۱۹۶۸ زمان نمایی^۱ می‌کند. بنابراین، با مراجعه به این دوره است که دیوان ملزم است قواعد حقوق بین الملل را که قابل اعمال به آن روند هستند تعیین کند. دیوان بر این نظر است که هرچند تعیین قانون قابل اعمال باید بر دوره ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸ متمرکز باشد این موضوع مانع نمی‌شود خصوصاً هنگامی که قواعد عرفی موضوعیت دارند، تحول حق تعیین سرنوشت را از تصویب منشور سازمان ملل تا تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ در ۱۴ دسامبر سال ۱۹۶۰ با عنوان "بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل تحت استعمار" مدنظر قرار دهد. در واقع، رویه دولت‌ها و نظر حقوقدانان^۲ همچون پذیرش آن رویه به عنوان قانون (ماده ۳۸ اساسنامه دیوان) طی زمان تدریجاً تثبیت و تأیید شده است. به علاوه، دیوان می‌تواند بر اسناد قانونی که موخر بر دوره مورد سوال است آنگاه که این اسناد، قواعد و اصول قبلی را تأیید و تفسیر می‌کند اتکاء نماید. (بندهای ۱۴۰، ۱۴۲ و ۱۴۳ نظر مشورتی). دیوان اشاره می‌کند که باید ماهیت، مفاد و حدود حق تعیین سرنوشت قابل اعمال در روند استعمارزدایی موریس به عنوان منطقه ای غیرخودگردان که از ۱۹۴۶ به بعد به این عنوان شناخته شده را هم در رویه سازمان ملل و هم به وسیله خود حکومت اداره کننده مشخص نماید. دیوان آگاه است که حق تعیین سرنوشت، به عنوان حقوق بنیادین بشری، کاربرد گسترده ای دارد. با این حال، دیوان در این نظر مشورتی برای پاسخ به سؤال مجمع عمومی، خود را به تجزیه و تحلیل حق تعیین سرنوشت در بستر استعمارزدایی محدود می‌کند. (بند ۱۴۴ نظر مشورتی) دیوان بیان می‌کند که "احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت افراد" یکی از اهداف سازمان ملل (ماده یک بند ۲ منشور) است. چنین هدفی خصوصاً به "بیانیه مناطق غیر خودگردان (فصل ۱۱ منشور) ارتباط پیدا می‌کند؛ زیرا "اعضای سازمان ملل که برای اداره مناطقی که مردمش هنوز به میزان کامل از خودگردانی نرسیده اند مسئولیت هایی به عهده داشته یا متقبل آن میشوند"، موظفند "خودگردانی" این مردم را توسعه دهند. (ماده ۷۳ منشور) دیوان نظر خود را ادامه می‌دهد که رژیم حقوقی مناطق غیر خودگردان چنانکه در فصل ۱۱ منشور تشریح شده براین استوار گردیده که توسعه فزاینده نهادهای آنها منجر شود جمعیت‌های مربوطه حق تعیین سرنوشت خود را اعمال کنند. (بندهای ۱۴۶ و ۱۴۷) منشور با تبدیل احترام به اصل حقوق برابر و

^۱ situate

^۲ opinio juris

تعیین سرنوشت ملل به عنوان یکی از اهداف سازمان ملل، موادی را شامل کرد که مناطق غیر خودگردان را نهایتاً قادر خواهد ساخت که بر خود حکومت کنند. در چنین بستری است که دیوان باید اظهار کند چه زمانی حق تعیین سرنوشت تبلور یافته به عنوان قاعده عرفی بر همه دولت‌ها الزام‌آور بوده است. (بند ۱۴۸ نظر مشورتی) عرف از طریق "رویه عمومی پذیرفته شده به عنوان قانون" (ماده ۳۸ اساسنامه دیوان) شکل میگیرد. دیوان تأکید کرده است که هر دو عنصر، یعنی رویه عمومی و نظر حقوقدانان که سازنده عرف بین المللی است، از نزدیک ارتباط دارند: "نه تنها اعمال ذریبط باید منتهی به رویه جا افتاده ای شود، بلکه باید اینگونه باشد یا به گونه ای انجام شود که دلیلی بر این نظر باشد که این رویه از طریق حاکمیت قانونی که آن را الزامی می کند انجام شده باشد. نیاز به چنین نظری، یعنی وجود یک عنصر ذهنی، در مفهوم اولیه نظر قانون یا ضرورت^۱ (اجماع حقوقدانان) ضروری است. بنابراین، دولتهای ذریبط باید احساس کنند از آنچه که به یک تعهد قانونی منجر می شود دنباله روی می کنند. تکرار یا حتی ویژگی مرسوم اعمال به خودی خود کافی نیست." (بند ۱۴۹ نظر مشورتی) تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر سال ۱۹۶۰ لحظه‌ای تعیین کننده را در تحکیم رویه دولت‌ها در استعمارزدایی نمایش می دهد؛ پیش از آن قطعنامه، مجمع عمومی در مناسبت‌های گوناگونی، حق تعیین سرنوشت را مورد تأیید قرار داده بود^۲ و تعدادی از سرزمین‌های غیر خودگردان به استقلال دست یافتند. قطعنامه ۱۵۱۴ (XV) مجمع عمومی، محتوای و دامنه حق تعیین سرنوشت را تبیین می کند. دیوان اشاره می کند که روند استعمارزدایی در دهه ۱۹۶۰ شتاب یافته و مردم مناطق غیر خودگردان متعددی، حق خود را برای تعیین سرنوشت اعمال کرده و به استقلال دست یافتند. از نظر دیوان، رابطه روشنی میان قطعنامه ۱۵۱۴ و روند استعمارزدایی پس از تصویب آن وجود دارد. (بند ۱۵۰) همانطور که دیوان خاطرنشان کرده است: "قطعنامه‌های مجمع عمومی، حتی اگر الزام‌آور نباشند، ممکن است بعضی اوقات دارای ارزش هنجاری بوده و در شرایط خاص، شواهد مهمی را برای اثبات وجود یک قاعده یا ظهور یک نظریه حقوقدانان ارائه دهند. برای تعیین اینکه آیا این موضوع در مورد قطعنامه ای از مجمع عمومی صدق میکند، باید به محتوا و شرایط تصویب آن توجه کرد.

۱ opinio juris sive necessitatis

۲. رأی فلات قاره دریای شمالی، گزارش‌های دیوان سال ۱۹۶۹، صفحه ۴۴، بند ۷۷

۳. قطعنامه‌های ۶۳۷ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۵۲، ۷۳۸ مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۵۳ و ۱۱۸۸ مورخ یازدهم دسامبر ۱۹۵۷

همچنین لازم است ببینیم که آیا نظریه حقوقدانان در ویژگی هنجاری اش وجود دارد.^۱ (بند ۱۵۱ نظر مشورتی) دیوان توجه دارد که هرچند قطعنامه ۱۵۱۴ به شکل رسمی توصیه است، اما با توجه به محتوا و شرایط تصویب آن، دارای ویژگی اعلامی در رابطه با حق تعیین سرنوشت خود به عنوان قاعده ای عرفی است. این قطعنامه با ۸۹ رای در برابر ۹ رأی ممتنع تصویب شد. هیچ یک از دولتهای شرکت کننده در رأی گیری، به وجود حق مردم برای تعیین سرنوشت اعتراض نکردند. برخی از کشورها رای ممتنع خود را براساس مدت زمان لازم برای اعمال چنین حقی توجیه می کردند. (بند ۱۵۲) ادبیات به کار فته در قطعنامه ۱۵۱۴ (XV) دارای ویژگی هنجاری است، تا آنجا که تأیید می کند که "همه ملت ها دارای حق تعیین سرنوشت هستند". مقدمه آن "ضرورت به پایان رساندن سریع و بدون قید شرط استعمار در کلیه اشکال و تفاسیر آن" را اعلام و بند اول آن بیان می کند که "انقیاد مردم به اطاعت، استیلاء و استثمار بیگانه تخطی از حقوق بنیادین بشر و در تناقض با منشور ملل متحد است". (بند ۱۵۳ نظر مشورتی) قطعنامه ۱۵۱۴ مضافاً مقرر می کند که "باید گام های فوری در مناطق تحت قیمومت و غیر خودگردان یا کلیه دیگر مناطقی (سرزمین هایی) که به استقلال دست نیافته اند برداشته شود تا تمام قدرت بدون هیچ قید و شرطی در تطابق با اراده و خواسته آزادانه اظهار شده مردم این مناطق (سرزمین ها) به آنان منتقل گردد". به منظور جلوگیری از هرگونه تجزیه مناطق غیر خودگردان، بند ۶ قطعنامه ۱۵۱۴ مقرر می کند: "هر تلاشی با هدف جدایی جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی یک کشور با اهداف و اصول منشور ملل متحد ناسازگار است". (بند ۱۵۳ نظر مشورتی) ماده یک که در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، طی قطعنامه ۲۲۰۰ A (XXI) مجمع عمومی مشترک است، مجدداً حق همه ملت ها را برای تعیین سرنوشت تأیید کرده و مقرر می کند از جمله: "دولت های عضو این میثاق، از جمله دولت هایی که مسئولیت اداره مناطق غیر خودگردان و تحت قیمومت را دارند، باید تحقق حق تعیین سرنوشت را اعتلا بخشیده و مطابق با مقررات منشور ملل متحد، به این حق احترام بگذارند." (بند ۱۵۴ نظر مشورتی) ماهیت و دامنه حق تعیین سرنوشت مردم از جمله احترام به "وحدت ملی و تمامیت ارضی یک دولت یا کشور" در بیانیه اصول حقوق بین الملل در رابطه با روابط دوستانه و همکاری میان دولت ها طبق منشور سازمان ملل تکرار شده است. این بیانیه که به

۱. قانونی بودن تهدید یا استفاده از سلاح های هسته ای، نظر مشورتی، گزارش دیوان (I) ۱۹۹۶، صص ۲۵۴-۲۵۵، بند ۷۰

قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی که در سال ۱۹۷۰ به اجماع تصویب شد، ضمیمه گردید، با شناسایی حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از "اصول اساسی حقوق بین‌الملل"، شاخص‌های هنجاری خود ذیل حقوق بین‌الملل عرفی را تأیید نمود. (بند ۱۵۵ نظر مشورتی) دیوان در بند ۱۵۶ نظر مشورتی، سه وضعیت را که منطقه ای می‌تواند به خودگردانی برسد به شرح ذیل نام می‌برد. ابزار اعمال حق تعیین سرنوشت در یک منطقه (سرزمین) غیر خودگردان که از لحاظ جغرافیایی مجزا و ... از نظر قومی و یا فرهنگی متمایز از کشور اداره کننده آن توصیف شده "در اصل ششم قطعنامه ۱۵۴۱ مجمع عمومی مصوب ۱۵ دسامبر سال ۱۹۶۰ تبیین شده است:" به یک منطقه (سرزمین) هنگامی می‌تواند غیر خودگردان گفته شود که به میزان کاملی از خودگردانی رسیده است به وسیله: (الف) ظهور به عنوان یک کشور مستقل حاکم؛ (ب) اتحاد آزاد با یک کشور مستقل؛ یا (ج) ادغام با یک کشور مستقل. دیوان یادآوری می‌کند که اگرچه اعمال حق تعیین سرنوشت می‌تواند از طریق یکی از گزینه‌های اشاره شده توسط قطعنامه ۱۵۴۱ به دست آید اما باید اظهار اراده آزاد و اصیل مردم ذیربط باشد. با این حال، "حق تعیین سرنوشت را به عهده مجمع عمومی به عنوان تراز صلاح‌دید^۱ اشکال و رویه‌هایی که با آن حق مذکور محقق می‌شود باقی می‌گذارد"^۲ (بند ۱۵۷ نظر مشورتی)

حق تعیین سرنوشت طبق حقوق بین‌الملل عرفی، مکانیسم خاصی را برای اجرای آن در همه موارد الزام نمی‌کند، همانگونه که دیوان عنایت کرده است: "اعتبار اصل تعیین سرنوشت، که به عنوان لزوم توجه به اراده آزادانه بیان شده از مردم تعریف میشود، از این واقعیت متأثر نمی‌شود که در موارد خاص مجمع عمومی از الزام نظرخواهی با ساکنان یک منطقه (سرزمین) خاص منصرف شده است. اینگونه مصادیق یا بر این ملاحظه مبتنی است که جمعیتی خاص، «مردمی» محق برای تعیین سرنوشت را شکل نداده یا بر این نظر استوار بوده که نظرخواهی، با توجه به شرایط ویژه کاملاً غیرضروری است."^۳ همچنین دیوان یادآوری می‌کند همانگونه که در بند ۶ قطعنامه ۱۵۱۴ ذکر شد حق تعیین سرنوشت مردم ذیربط از طریق مراجعه به سراسر منطقه (سرزمین) غیر خودگردان تعیین می‌شود. هر دو رویه دولتی و نظر حقوقدانان در زمان مذکور، ماهیت عرفی حق تمامیت ارضی یک منطقه (سرزمین)

۱ measure of discretion

۲. صحرای غربی، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان ۱۹۷۵، صفحه ۳۶، بند ۷۱.

۳. صحرای غربی، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان ۱۹۷۵، صفحه ۳۳، بند ۵۹.

غیرخودگردان را به عنوان حق تبعی حق تعیین سرنوشت تأیید می‌کند. هیچ نمونه‌ای به نظر دیوان نرسیده که در آن، مجمع عمومی و یا هر رکن دیگر سازمان ملل پس از تصویب قطعنامه ۱۵۱۴، تجزیه بخشی از منطقه (سرزمین) غیرخودگردان به وسیله حکومت اداره کننده با هدف حفظ آن ذیل حاکمیت مستعمراتی خود را قانونی تلقی کرده باشد. کشورها مداوما تأکید کرده اند که احترام به تمامیت ارضی یک منطقه (سرزمین) غیر خودگردان عنصر اصلی اعمال حق تعیین سرنوشت طبق حقوق بین الملل است. دیوان توجه می‌کند که مردم مناطق غیرخودگردان مستحق اند که حق تعیین سرنوشت خود را در رابطه با منطقه (سرزمین) خود به عنوان کلیتی که باید به وسیله قدرت اداره کننده محترم شمرده شود اعمال نمایند. دیوان ادامه می‌دهد که هرگونه جدایی بخشی از مناطق غیرخودگردان به وسیله قدرت اداره کننده مگر بر اساس اراده اصیل و آزادانه اظهار شده مردم مناطق مربوطه در تناقض با حق تعیین سرنوشت است. (بند ۱۶۰ نظر مشورتی) از نظر دیوان، حقوق تعیین سرنوشت، حقوق بین الملل قابل اعمال طی دوره تحت نظر مشخصاً بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ را شکل می‌دهد. دیوان در نظریه مشورتی در خصوص نامیبیا، به تثبیت این حقوق اشاره کرده است. "توسعه آتی حقوق بین الملل در مورد سرزمینهای غیر خودگردان، همانگونه که در منشور سازمان ملل متحد تصریح شده است، باعث شده است که اصل تعیین سرنوشت بر همه این مناطق قابل اعمال باشد". (بند ۱۶۱ نظر مشورتی) مجمع عمومی نقشی اساسی در عملکرد سازمان ملل در استعمارزدایی خصوصاً از زمان تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ ایفا نموده است. مجمع عمومی بر اجرای تعهدات دولت‌های عضو در این زمینه نظیر تعهداتی که در فصل ۱۱ منشور تصریح شده و تعهدات ناشی از رویه ای که در درون سازمان توسعه یافته نظارت نموده است. در چنین بستری است که دیوان در سوال (الف) مورد سوال قرار گرفته که در تحلیلش از حقوق بین الملل قابل اعمال برروند استعمارزدایی موریس، تعهدات منعکس در قطعنامه ۲۰۶۶ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۵، ۲۲۳۲ مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۶۶ و ۲۳۵۷ مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۶۷ را مدنظر قرار دهد. (بندهای ۱۶۳ و ۱۶۴ نظر مشورتی) در قطعنامه ۲۰۶۶ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۵ تحت عنوان "مسأله موریس" مجمع عمومی با اشاره به "نگرانی عمیق که هر گام برداشته شده به وسیله قدرت اداره کننده برای جدایی جزایر مشخص از

۱. تبعات حقوقی ادامه حضور آفریقای جنوبی درنامیبیا برای دیگر کشورها (آفریقای جنوب غربی) علی رغم قطعنامه ۲۷۶ شورای امنیت (۱۹۷۰)، نظر مشورتی، گزارش های دیوان ۱۹۷۱، صفحه ۳۱، بند ۵۲

منطقه (سرزمین) موريس با هدف تأسيس پایگاهی نظامی، تخطی از بیانیه و خصوصاً بند ۶ آن خواهد بود"، در بخش اجرایی این سند، "قدرت اداره کننده را دعوت می کند به هیچ اقدامی دست نزد که منطقه (سرزمین) موريس را تجزیه و تمامیت ارضی آن را نقض نماید. در قطعنامه های ۲۲۳۲ و ۲۳۵۷ که در ماهیت عمومی تر بوده و به نظارت بر شرایط شماری از مناطق غیر خودگردان مربوط می شود، مجمع عمومی "بیانیه خود را که هرتلاشی با هدف تجزیه جزئی یا کلی وحدت ملی و تمامیت ارضی مناطق تحت استعمار و تأسيس پایگاه ها و تأسيسات نظامی در این مناطق (سرزمین ها) با اهداف و اصول منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی ناسازگار است تکرار می کند." از نظر دیوان، مجمع عمومی با دعوت از انگلستان برای پیروی از تعهدات بین المللی اش در اجرای روند استعمارزدایی موريس، در چارچوب منشور و حدود وظایف واگذار شده به آن برای نظارت بر اعمال حق تعیین سرنوشت عمل کرده است. مجمع عمومی این وظایف را به منظور نظارت بر اجرای تعهدات مترتب بر عهده قدرت های اداره کننده ذیل منشور تقبل نمود. لذا، کمیته ویژه ای را با وظیفه بررسی عواملی که وی را قادر سازد تصمیم بگیرد "آیا هر منطقه ای (سرزمینی) همچنان منطقه ای که مردمش هنوز به سطح کاملی از خودگردانی نرسیده اند" هست یا خیر، ایجاد کرد. (قطعنامه ۳۳۴ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۴۹) این رویه ثابت مجمع بوده که قطعنامه هایی برای اعلام نظر درباره شرایط خاص مربوط به هر منطقه (سرزمین) غیر خودگردان تصویب نماید. بنابراین، بی درنگ پس از تصویب قطعنامه ۱۵۱۴، کمیته بیست و چهار را با وظیفه نظارت بر اجرای آن قطعنامه و ارائه پیشنهادها و توصیه های مربوط به آن ایجاد کرد (قطعنامه ۱۶۵۴ مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۶۱). به علاوه، مجمع عمومی بر شیوه هایی که به وسیله آن اراده آزاد و اصیل مردم مناطق غیر خودگردان اظهار می شود از جمله طراحی سوالات ارائه شده برای نظرخواهی عمومی نظارت می کند. النهایه، مجمع عمومی مستمراً از قدرت های اداره کننده دعوت کرده است که به تمامیت ارضی مناطق غیر خودگردان به خصوص پس از تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ احترام بگذارند.^۱ (بندهای ۱۶۵ تا ۱۶۸ نظر مشورتی)

لازم است با یادآوری وضعیت حقوقی موريس قبل از استقلال آن، شروع کنیم. پس از انعقاد پیمان

۱. برای مثال، به قطعنامه های مجمع عمومی ۲۰۲۳ مورخ ۵ نوامبر ۱۹۶۵ و ۲۱۸۳ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۶ (مساله عدن) ۳۱۶۱، مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳ و ۳۲۹۱ مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۷۴ مراجعه کنید (مساله مجمع الجزایر کومورو)؛ ۹۱/۳۴ مورخ ۱۲ دسامبر سال ۱۹۷۹ (مساله جزایر گلوریوس، خوان دو نوا، اروپا و باسادا هند).

۱۸۱۴ پاریس، "جزیره موريس و توابع آن"، از جمله مجمع الجزاير چاگوس، بدون انقطاع توسط انگلستان اداره می شده است. لذا، کل موريس، از جمله توابع آن، در فهرست سرزمین های غیر خودگردان که توسط مجمع عمومی تهیه شده است^۲ قرار داده شد. بر این اساس بود که انگلستان به صورت منظم، مطابق ماده ۷۳ منشور، اطلاعات مربوط به شرایط موجود آن منطقه (سرزمین) را به مجمع عمومی ارائه می داد. از این رو، مجمع الجزاير چاگوس در زمان جدایی اش از موريس در سال ۱۹۶۵ بدون تردید بخشی جدایی ناپذیر از این منطقه (سرزمین) غیر خودگردان بود. (بند ۱۷۰ نظر مشورتی) در توافق مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۵ لنکسترهوس، نخست وزیر و دیگر نمایندگان موريس که همچنان تحت حاکمیت قدرت انگلستان به عنوان قدرت اداره کننده بود به صورت اصولی با جدایی مجمع الجزاير از منطقه (سرزمین) موريس به شرطی که مجمع الجزاير بتواند در زمانی بعدتر به موريس بازگردانده شود موافقت کردند. (بند ۱۷۱ نظر مشورتی) دیوان توجه می کند زمانی که شورای وزراء به صورت اصولی با جدایی مجمع الجزاير از موريس موافقت کرد موريس مستمره ای تحت حاکمیت انگلستان بود. همانگونه که در زمان خود توسط کمیته بیست و چهار اشاره شد "شرایط جاری موريس ... اجازه نمی دهد که نمایندگان مردم از اختیارات قانونی یا اجرایی واقعی استفاده کنند و این قدرت تقریباً همگی در دست دولت انگلستان و نمایندگان آن متمرکز است." ^۳. به نظر دیوان، صحبت از توافق بین المللی امکان پذیر نیست، وقتی که موريس به عنوان یکی از طرفین آن که تحت حاکمیت انگلیس قرار داشته گفته می شود منطقه را به انگلستان واگذار کرده است. دیوان بر این عقیده است که باید در شرایطی که بخشی از یک منطقه (سرزمین) غیر خودگردان برای ایجاد مستمره جدید جدا می شود، مذاقه بیشتری به موضوع رضایت معطوف شود. پس از بررسی شرایطی که شورای وزیران مستمره موريس به صورت اصولی با جدا شدن مجمع الجزاير چاگوس براساس توافق نامه لانکاسترهوس موافقت کرد، دیوان در نظر می گیرد که این جدایی مبتنی بر اظهار آزاد و اصیل اراده مردم ذی ربط نبوده است. (بند ۱۷۲) مجمع عمومی در قطعنامه ۲۰۶۶ مورخ ۱۶ دسامبر سال ۱۹۶۵ اش که چند هفته پس از جدایی مجمع الجزاير چاگوس مصوب کرد مناسب دید که تعهدات انگلستان به عنوان قدرت اداره کننده مبنی بر احترام به تمامیت ارضی موريس را یادآوری کند. دیوان عنایت

۱ l'île Maurice et les dépendances de Maurice

۲. قطعنامه ۶۶ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۴۶

۳. مدرک سازمان ملل Rev. ۱ / ۵۸۰۰ / A (۱۹۶۴-۱۹۶۵)، ص ۳۵۲، بند ۱۵۴

می‌کند که تعهدات ناشی از حقوق بین‌الملل و منعکس در قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی طی روند استعمارزدایی مورس، انگلستان را ملزم می‌کرد به عنوان قدرت اداره‌کننده تمامیت ارضی آن کشور از جمله مجمع الجزایر چاگوس را محترم بشمارد. (بند ۱۷۳ نظر مشورتی) دیوان نتیجه می‌گیرد که در نتیجه جدایی غیرقانونی مجمع الجزایر چاگوس و الحاق به مستمره جدیدی به نام منطقه بریتانیایی اقیانوس هند، روند استعمارزدایی مورس هنگامی که در سال ۱۹۶۸ به استقلال نائل شد به صورت قانونی کامل نگردیده است. (بند ۱۷۴ نظر مشورتی)

سوال ب: تبعات ناشی از ادامه اداره مجمع الجزایر چاگوس به وسیله انگلستان طبق حقوق بین‌الملل؛ با اثبات اینکه روند استعمارزدایی مورس به صورت قانونی در سال ۱۹۶۸ کامل نشده است، اکنون دیوان باید تبعات ناشی از ادامه اداره مجمع الجزایر چاگوس توسط انگلیس را ذیل حقوق بین‌الملل ارزیابی کند (سوال ب). دیوان براساس قوانین بین‌المللی قابل اعمال در زمان ارائه نظر خود به این سؤال به زمان فعل مضارع پاسخ خواهد داد. دیوان با تشخیص اینکه استعمارزدایی مورس به شیوه‌ای موافق با حقوق مردم برای حق تعیین سرنوشت اجرا نشده ادامه می‌دهد که ادامه اداره مجمع الجزایر چاگوس به وسیله انگلستان عملی متخلفانه که مسئولیت بین‌المللی انگلستان را به دنبال دارد شکل می‌دهد.^۱ این اقدام، فعل متخلفانه‌ای با ماهیت تداوم است که در نتیجه جدایی مجمع الجزایر چاگوس از مورس ناشی شده است. (بند ۱۷۷ نظر مشورتی) براین اساس، انگلستان موظف است هرچه سریعتر به اداره خود در مجمع الجزایر چاگوس پایان داده و از این طریق مورس را قادر سازد که استعمارزدایی منطقه (سرزمین) خود را به شکلی منطبق با حق مردمش در تعیین سرنوشت تکمیل کند. (بند ۱۷۸ نظر مشورتی) شرایط ضروری برای اطمینان از کامل شدن استعمارزدایی مورس در صلاحیت مجمع عمومی سازمان ملل در اعمال وظایفش در رابطه با استعمارزدایی واقع می‌شود. همانگونه که دیوان پیشتر بیان کرده است برعهده وی نیست که تعیین کند مجمع عمومی چه گام‌هایی ممکن است پس از دریافت نظر دیوان تمایل داشته باشد بردارد یا این نظر چه آثاری می‌تواند در رابطه با این گام‌ها

۱. کانال کورفو (انگلستان به طرفیت آلبانی)، رأی محتوایی، قضاوت، گزارش‌های دیوان ۱۹۴۹، صفحه ۲۳؛ پروژه گابچیکو وو - ناگیماروس ۱ (مجارستان / اسلواکی)، قضاوت، گزارش‌های دیوان ۱۹۹۷، ص ۳۸، بند ۴۷؛ همچنین مراجعه کنید ماده ۱ مواد مربوط به مسئولیت دولتها در قبال اقدامات متخلفانه بین‌المللی).

داشته باشد.^۱ (بند ۱۷۹ نظر مشورتی) از آنجا که احترام به حق تعیین سرنوشت تعهدی ارگا امنس^۲ است، کلیه دولت‌ها دارای گرایش حقوقی^۳ در حفظ این حق هستند.^۴ دیوان توجه می‌کند که هرچند وظیفه مجمع عمومی است که شرایط لازم برای اطمینان از کامل شدن استعمارزدایی موریس را بیان کند اما کلیه دول عضو باید با سازمان ملل همکاری کنند تا این شرایط را به ثمر برسانند. همانگونه که در بیانیه اصول حقوق بین الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها مطابق منشور ملل متحد بیان شده است: "هر دولتی وظیفه دارد از طریق اقدامات مشترک و جداگانه، تحقق اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم را مطابق مقررات منشور ارتقاء داده و به سازمان ملل متحد در انجام مسئولیت‌هایی که طبق منشور در مورد اعمال این اصل بدان واگذار شده یاری برساند."^۵ (بند ۱۸۰ نظر مشورتی) جابجایی اتباع موریس از مجمع الجزایر چاگوس از جمله کسانی با ریشه چاگوسی، موضوعی مربوط به حفظ حقوق بشر افراد ذی‌ربط است که باید به وسیله مجمع عمومی طی کامل شدن استعمارزدایی موریس مورد بررسی قرار گیرد. (بند ۱۸۱ نظر مشورتی) در پاسخ به سوال (ب) مجمع عمومی، در رابطه با تبعات تداوم اداره مجمع الجزایر چاگوس به وسیله انگلستان طبق حقوق بین الملل، دیوان نتیجه می‌گیرد که انگلستان دارای تعهدی برای به پایان رساندن اداره اش در مجمع الجزایر چاگوس در سریعترین زمان ممکن بوده و کلیه دول عضو باید با سازمان ملل برای تکمیل استعمارزدایی موریس همکاری کنند. (بند ۱۸۲ نظر مشورتی) به دلایل ذیل دیوان: ۱- به اتفاق آراء، استنباط می‌کند (رأی می‌دهد) که برای ارائه نظر مشورتی مورد درخواست دارای صلاحیت است. ۲- با رأی ۱۲ در مقابل ۲ رأی، تصمیم می‌گیرد که با درخواست برای نظر مشورتی موافقت کند. ۳- با رأی ۱۳ در مقابل ۱ رأی، بر این نظر است که با توجه به حقوق بین الملل، روند

۱. تطابق اعلامیه یکجانبه استقلال در مورد کوزوو با حقوق بین الملل، نظر مشورتی، گزارش‌های دیوان (II) ۲۰۱۰، ص

۴۲۱، بند ۴۴

۲ erga omnes

۳ legal interest

۴. به تیمور شرقی (پرتغال به طرفیت استرالیا)، قضاوت، گزارش‌های دیوان ۱۹۹۵، صفحه ۱۰۲، بند ۲۹ مراجعه کنید، همچنین ببینید بارسولونا ترکشن، شرکت لایت اند پاور با مسئولیت محدود (بلژیک به طرفیت اسپانیا)، مرحله دوم، قضاوت، گزارش‌های دیوان ۱۹۷۰، ص ۳۲، بند ۳۳.

۵. قطعنامه ۲۶۲۵ مجمع عمومی

استعمارزدایی موریس زمانی که آن کشور در سال ۱۹۶۸ پس از جدایی مجمع الجزایر چاگوس به استقلال رسید به صورت قانونی کامل نشده است و اینکه که انگلستان متعهد به پایان دادن اداره اش در مجمع الجزایر چاگوس در سریع ترین زمان ممکن است همچنین کلیه دول عضو متعهد به همکاری با سازمان ملل به منظور تکمیل استعمارزدایی موریس هستند.

نتیجه گیری

دیوان اساس نظر مشورتی در رابطه با سوالات را با تکیه بر قطعنامه های مجمع عمومی شکل می دهد. درواقع، تدبیر دیوان در نگارش رأی آن است که به جای احصاء قواعد کلی مدون و عرفی و تکیه بر آن به عنوان حقوق بین الملل به قطعنامه های مجمع عمومی به عنوان منابع حقوق بین الملل قابل اعمال توجه کند: بر این تدبیر دیوان، نتایجی بار می شود: اولاً: صراحت موضوع و مفاد قطعنامه ها، حوزه تاویل و تفسیرهای گوناگون را محدود خواهد کرد. ثانیاً: رکن سوال کننده مجمع عمومی است، بنابراین، استوارکردن نظر مشورتی بر قطعنامه های مجمع، ضمن آنکه موضع آن را تقویت میکند، از سیاست این رکن نیز تبعیت شده است. ثالثاً: حقوق بین الملل و مفاهیمی که ملاً قانون قضاوت دیوان در سوالات ارائه شده بدان خواهد بود، در قطعنامه های مذکور به روشنی محل ارجاع قرار گرفته اند؛ حق تعیین سرنوشت و استعمارزدایی از این دست است، رابعاً: این قطعنامه ها، همگی در رابطه با مسأله موریس با انگلستان صادر شده یا به وضعیتی اشاره دارند که موریس هم مسأله آن است. مجمع عمومی برای نگارش مناسب سوالات خود توجه خاصی به تنظیم قطعنامه ۲۹۲/ ۷۱ مورخ ۲۲ ژوئن سال ۲۰۱۷ نموده است. در واقع در ابتدای قطعنامه و قبل از طرح سوالات، مسیر رسیدن به پاسخ ها را برای رکن قضایی ملل متحد نمایان می کند. از این قبیل است: اصول حق حاکمیت و تمامیت ارضی ملی مردم را در صدر قطعنامه آورده است؛ به قطعنامه ۱۵۱۴ و ابتکار آن در صدور بیانیه اعطای استقلال به کشورها و ملل تحت استعمار، مورخ ۱۹۶۰ اشاره کرده است؛ سایر قطعنامه های مرتبط طی دوره ای ۵۷ ساله از ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۷ را نیز که در آن ها، موریس و چاگوس به عنوان مساله اصلی معجزا یا مساله ای مشترک، موضوع توجه جامعه بین المللی در کسب استقلال و حفظ تمامیت ارضی بوده اند ذکر می کند؛ افزون بر آن، به نظر سایر سازمان هایی که وصف الزام آور ندارند نیز اشاره می کند. از نظر دیوان، اجبار و فقدان اصل اراده اصیل و آزادانه بیان شده در بررسی موضوع جدایی چاگوس عنصری است که حق تعیین سرنوشت مردم موریس را مخدوش نموده است. اگر مساله اراده و اختیار در موافقت نامه میان

نمایندگان موريس با دولت انگليس دچار خدشه بوده باشد آنگاه نظر ديوان برای غيرقانونی اعلام کردن تکميل استقلال موريس بر مفاد کنوانسيون وين در مورد حقوق معاهدات، مبتنی شده است. ديوان، دو عنصر اساسی را محل تمرکز قرار می دهد:

۱- ضرورت نظرخواهی عمومی و آزاد از مردم راجع به کل قلمرو موريس از جمله چاگوس را برشمرده و با مرور وقایع، مستند می کند که اين امر محقق نشده است. در واقع، در سير وقایع، هیچ گاه اقدامی نظير رفتارندوم در موريس برگزار نشده و برآن اساس، مردم به صورت آزادانه در سراسر موريس درباره جدایی چاگوس اعلام نظر نکرده اند. (بند ۱۷۲ نظر مشورتی)

۲- اعلام موافقت کابینه موريس به جدایی چاگوس نیز هر چند بر مبنای سندی مکتوب (توافقنامه لنکروهوس) صورت گرفته، دارای ایراد است؛ زیرا در وجود اراده مختار کابینه ای که قلمرو اش تحت حاکمیت کشور اداره کننده است تردید می کند. در اینجا به اظهارات نخست وزیر موريس در سال ۱۹۷۹ ارجاع می دهد که چاره ای نداشتیم (بند ۴۴). مضافاً به دلیلی اشاره می کند که وزرای خارجه و دفاع انگلستان در مذاکرات لنکروهوس اظهار داشتند اگر موريس با جدایی موافقت نکند آنان باید "توصیه دولت خود برای جدایی و غرامت اجباری را تصویب نمایند." (بند ۱۰۳ نظر مشورتی) در واقع، نمایندگان موريس در وضعیتی قرار می گیرند که باید میان بد و بدتر با بدی موافقت کنند تا بدون موافقت آنان وضعیت بدتر پیاده نشود.

و در آخر آنجا که ديوان در بند آخر نظر خود اشاره می کند که کلیه دول عضو، متعهد به همکاری با سازمان ملل به منظور تکميل استعمارزدایی موريس هستند ضمن آنکه تنها گزاره نظر مشورتی خود را خارج از قطعنامه ۷۱/۲۹۲ شکل می دهد و احیاناً تنها نوآوری آن محسوب می شود، در عين حال، در پيشنهادهای خود از مجمع عمومی پيشی نمی گیرد. به ديگر سخن، از آن رو که مشخص نمی کند ديگر کشورهای عضو چگونه باید با سازمان ملل برای تکميل استعمارزدایی موريس همکاری کنند، نتیجتاً موداليت آن به تدبير سازمان ملل خصوصاً مجمع عمومی صورت خواهد گرفت.



فصلنامه علمی-حقوقی قانون بار - دوره پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۴۰۰ - دبیرخانه مرکزی ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹

منابع و مآخذ

- تبعات حقوقی ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین، نظر مشورتی، گزارش های دیوان سال (I) ۲۰۰۴.
- تطابق اعلامیه یکجانبه استقلال در مورد کوزوو با حقوق بین الملل، نظر مشورتی، گزارش های دیوان (II) ۲۰۱۰.
- تفسیر معاهدات صلح با بلغارستان، مجارستان و رومانی، مرحله اول، نظر مشورتی، دیوان بین المللی دادگستری گزارش های ۱۹۵۰.
- پروژه گابچیکو وو - ناگیماروس (مجارستان / اسلواکی)، قضاوت، گزارش های دیوان ۱۹۹۷
- قانونی بودن تهدید یا استفاده از سلاح های هسته ای، نظر مشورتی، گزارش های دیوان، ۱۹۹۶ (I).
- رأی فلات قاره دریای شمالی، گزارش های دیوان سال ۱۹۶۹
- صحرای غربی، نظر مشورتی، گزارش های دیوان ۱۹۷۵.
- کانال کورفو (انگلستان به طرفیت آلبانی)، رأی محتوایی، قضاوت، گزارش های دیوان ۱۹۴۹
- قطعنامه ۶۳۷ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۵۲،
- قطعنامه ۷۳۸ مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۵۳
- قطعنامه ۱۱۸۸ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۵۷
- قطعنامه ۶۶ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۴۶
- قطعنامه ۲۰۲۳ مورخ ۵ نوامبر ۱۹۶۵
- قطعنامه ۲۱۸۳ مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۶
- قطعنامه ۳۱۶۱ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۷۳
- قطعنامه ۳۲۹۱ مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۷۴
- <https://www.icj-cij.org>
- <https://www.tandfonline.com>
- <https://www.cambridge.org>
- <https://www.asil.org>